

۲۷ آذرماه سالروز شهادت رادمردی است که در راه پیوند دو نهاد انسان‌ساز حوزه و دانشگاه، به خود تردید راه نداد و کوشا و ساعی عمر گرانمایه خود را در راه تعالی جامعه مبذول داشت. مرحوم مفتاح در خانواده‌ای تربیت شد که ناشر فرهنگ اهل بیت(ع) بودند و پدر بزرگوارش در روضه‌ها و سسختان شیوای خویش به مدح و منقبت اهل بیت می‌پرداخت و این فرزند پاک طینت از دوران کودکی با عشق به این خاندان آشنا گردید.

از سوی دیگر چون عاشق کمالات بود و اهل بیت را آراسته به فضائل می‌شناخت آنان را شایسته دلبستگی و مهرورزی می‌دانست و با این عشق و محبت دل را صفا می‌داد و روان را در چشمه این علاقه، تطهیر می‌نمود. عشق و گرایش قلبی آن شهید نسبت به ستارگان درخشان آسمان ولایت و خاندان پیامبر تنها علاقه‌ای معمولی نبود بلکه این ارتباط قلبی وسیله جذب و جلب معنویات و بهره گرفتن از خورشید معرفت و معنویت آن بزرگواران شد.

شهید مفتاح مبارزه با عنصر جهل را مهم‌ترین وسیله برای مبارزه علیه رژیم پهلوی می‌دانست او عقیده داشت برای ایجاد تحول در اندیشه‌های مردم لازم است آنان را از دره نادانی به قله آگاهی رسانید وی بعثت پیامبر اسلام را نهضتی علمی- فرهنگی می‌دانست که بر پیکر مرده اجتماع آن عصر روحی

علوم جدید اعراض از دین شمرده می‌شد، شهید مفتاح بی‌اعتنا به افکار موهوم استعماری در حالی که از استادان برجسته حوزه علمیه قم به شمار می‌رفت با انتخابی آگاهانه با به دانشگاه و جمع دانشجویان نهاد. در آن ایام ایشان درجه اجتهاد را در حوزه احراز کرده بود و پس از مدتی حضور در دانشگاه موفق به اخذ درجه دکتری شد و ساواک در حرکتی حساب شده با دعوت ایشان به دانشگاه برای تدریس مانع از رفتن او به قم شد تا از فضای حوزه دور شود اما آن متفکر پرهیزکار برای تقویت آموزه‌های اسلامی و بوجود آوردن تحولی در فرهنگ این کانون علم و همکاری با استاد شهید مطهری که آن وقت در دانشکده الهیات بود این دعوت را پذیرفت.

این دو اندیشمند مسلمان از سال‌ها قبل در سنگرهای مختلف مشغول فعالیت‌های فکری و فرهنگی بودند. دکتر مفتاح در شورای مرکزی جامعه روحانیت مبارز تهران در کنار شهید با فضیلت، استاد مطهری در شکل‌دهی و هدایت مبارزات اسلامی ملت ایران، بویژه مردم تهران، نقش فعالی داشت و در تلاش‌های علمی و اجتماعی دست در دست شهید مطهری و به همراهی او پیش می‌رفت.

ناگفته نماند که در این سال‌ها شهید مفتاح در

شهید بزرگوار دکتر مفتاح متوجه این نکته بود که دین و علم در کشور ایران قرن‌های متوالی باهم بودند و علم در همان بوستانی می‌روید که دین در آن جوانه می‌زد و رشد می‌کرد ولی از زمان شروع حرکت‌های استعماری و توطئه‌های غارتگران اروپایی در قلمرو فرهنگ ایران و ورود روشنفکران بریده از دین و دور از اسلام و معنویت و شکل‌گیری دانشگاه منهای معرفت دینی، خطراتی چند نهاد دانشگاه را تهدید می کرد. پس در پی این هدف با کلید دین، باغ‌اندیشه را باز کرد و دانشگاه را به روی حوزه گشود.

شهید مفتاح و شهید مطهری همچون دو خورشید تابناک در آن شب ظلمانی دانشگاه دست به نورافشانی زدند و با درک صحیح از واقعیت‌های جامعه و شناخت مقتضیات زمان و درک ضرورت تاریخی این مهم سعی در زنده کردن فرهنگ اسلامی در محیط دانشگاه نمودند و افشای فرهنگ استعماری را در کلاس‌های درس، جلسات مخفی و علنی و سخنرانی‌های ارشادی در دستور کار خویش قراردادند و کوشیدند تا بتوانند حقایقت و اصالت فرهنگ اسلامی را به جوانان ثابت کنند. آیتالله مفتاح برای مبارزه با استکبار جهانی سنگری را انتخاب کرده بودند که اگر چه حاصل آن خیلی سریع آشکار نشد اما به موقع توانست اثر عمیق و محتوایی خود را بروز دهد و آن پدیده انقلاب فرهنگی

«شهید مفتاح» اسوه یکپارچگی حوزه و دانشگاه

به یاد منادی وحدت طلبه و دانشجو

تازه دمید و این تحول ریشه‌دار علمی تمامی مسائل اخلاقی و اجتماعی را بر پایه تعقل و مبانی علمی قرار داد. سلسله مقالاتی که تحت عنوان نقش دانشمندان اسلام در پیشرفت علوم، در مجله مکتب اسلام (سال چهارم) از سوی استاد به رشته تحریر درآمد، در پی همین مقصود بود. نفرت ایشان از ناآگاهی و خرافات و مسائل موهوم در نوشته‌ها و مقالات و سخنرانی‌هایش به خوبی آشکار است و گویا رنج آن انسان متفکر از مسائل خرافی و جهل توده‌ها بیشتر از ناگواری‌های دیگر است. از نظر ایشان توسعه علم و پیشرفت افکار تاثیر غیرقابل انکاری در نابردن سطوح اعتقادات و باورهای دینی مردم دارد.

در زمانی که تبلیغات استثمار گران، دانشگاه را در نظر علما به عنوان مرکز کفر معرفی می‌کرد و تحصیل

گروه فلسفه و حکمت اسلامی دانشگاه تهران عضویت داشت درحالی‌که مدیر این گروه استاد مطهری بود بعد از پیروزی انقلاب اسلامی به استاد مطهری پیشنهاد تصدی ریاست دانشکده الهیات را دادند که ایشان نپذیرفتند و مرحوم مفتاح را معرفی کردند. وی که سرپرستی کمیته انقلاب اسلامی منطقه چهار را عهده‌دار بود، ریاست دانشکده الهیات و معارف اسلامی را پذیرفت و در دانشگاه برای تغییر برنامه‌های درسی و ایجاد وحدت بین حوزه و دانشگاه جدیت فراوانی بکار برد. نامبرده در دانشکده الهیات کلاس‌های منظم و مختلفی ترتیب داده بود. استاد مفتاح با عضویت در شورای گسترش آموزش عالی کشور سعی در پایه‌ریزی یک دانشگاه اسلامی نمود که با شهادت ایشان، برنامه مزبور ناتمام ماند.

بود که تحقق آن را مثل هر حرکت سیاسی در جهان برای ملتی که خواهان استقلال به تمام معنا در تمام ابعاد و جوانب است، ممکن ساخت.

شهید دکتر محمد مفتاح از حوزه علمیه برخاسته و در کوی دانشگاه عاشقانه و صادقانه اقامت گزیده بود و به این دو کانون سرنوشت‌ساز عشق می‌ورزید. به باور او استقلال و آزادی واقعی هر ملت در گرو فرهنگ مستقل و فارغ از قید و بند شرق و غرب و بر بینش رسته از سلطه فکری ابرقدرت‌ها استوار است و تنها وسیله رهایی از این قیودات، پیگیری فرهنگ اصیل و خلاق اسلامی در دانشگاه‌های کشور است که می‌توانند نیازهای علمی و صنعتی کشور را تامین نمایند. او معتقد بود که دانشگاه بازوی توانای اسلام و مسلمین و مرکز تبلور اندیشه‌ها و تجربیات و

مهد استقلال و سربلندی کشور است و می‌دید چه بسیاریند دانشجویان پاک و انسان‌های بی‌آلایشی که در دانشگاه‌ها در کمال صفای قلب و پاکی طینت به قصد سرفرازی مردم مسلمان مشغول فراگیری علوم و فنون‌اند، بدین علت از نخستین روزهایی که تلاش‌های فکری خود را آغاز کرد به انس این کانون با بوستان حوزه توجه داشت.

تشکیل کانون اسلامی دانش‌آموزان و فرهنگیان قسم در واقع از این اقدام ایشان در پی برقراری این الفت به حساب می‌آید. او بر این واقعیت واقف بود که اتحاد و همبستگی دو قشر روحانی و دانشگاهی منافع استعمارگران را در معرض خطر جدی قرار خواهد داد و موجب می‌شود که آنان به اهداف پلید و نیت شوم خویش نرسند.

دیدگاه اساتید

مادی آنهاست و تمامی دستگاه‌های فرهنگی و علمی بشر امروز از جمله سینما، ادبیات، علم تجربی و انسانی، عقل مدرن و فلسفه، در مسیر توجیه فکری و عقلی این نظام حاکم بوده و ولایت و حاکمیت بر نظام فکری و اندیشه‌ای بشر دارد و حرکت بر خلاف

درحالی‌که سعادت انسان برای رسیدن به رشد واقعی در تقابل با هنجارهای طاغوت تعریف می‌شود؛ هرچند مخالف منفعت شخصی انسان و لذت کوتاهمدت او باشد. طاغوت حکومت ظالم و با نظام استکباری است که ارزش‌های خود را تحمیل بر انسان می‌کند؛ مثلاً



اخلاق پژوهش

فرهنگ غربی، امروزه سلطه نظام باطل بر تمام امور انسان و زیست انسانی اوست و واقعیتی است که حاکم بر زندگی انسان امروز شده است. نظام حاکم جهانی مبتنی بر منافع کشورهای استکباری و منافع



دانشگاه و حوزه دو مرکز مهم فرهنگی، و دانشجو و روحانی دو مغز متفکر اجتماعند. حرکت همگون و هماهنگ این دو نیروی فکری موجب رشد و تعالی امتی در جهت صلاح است. از این رو در گذشته سعی بر آن بود که با تبلیغات وسیع و روزافزون میان این دو قشر همگون فاصله‌انداخته، حتی نوعی بیگانگی، تضاد و درگیری به وجود آورند. شهید دکتر مفتاح با پشتوانه‌ای از علم و ایمان دانشگاهیان را متوجه این توطئه خطرناک نمود و تلاش وی در این زمینه به قدری موثر واقع شد که طبقه تحصیلکرده و دانشگاهی اعم از استاد و دانشجو نیاز شدید خود را در پیوند با حوزه حس کرده، به سرعت درصدد رفع موانعی برآمدند که استعمار بر سر این راه به وجود آورده بودند. آن متفکر وارسته احساس کرد که دانشگاه

صفحه ۸

چهارشنبه اول دی ۱۴۰۰

۱۷ جمادی‌الاول ۱۴۴۳ - شماره ۲۲۹۲۱

همواره بستر توطئه‌های مخرب دشمنان است و یکی از شیوه‌های مصونیت محیط‌های علمی از چنین انحرافات، وحدت حوزه و دانشگاه است.

از نظر وی دانشگاه به تهذیب و تربیت اسلامی که ویژگی بارز حوزه‌های علمیه است نیاز دارد به موازات آن شیوه‌های جدید پژوهش و تحقیق علمی دانشگاهی در مراکز حوزوی باید مورد توجه قرار گیرد وقتی دانشجو سادگی و بی‌آلایشی زندگی و درس طلبه‌ها را از نزدیک مشاهده کند و نسیمی از این صفا و خلوص در فضای دانشگاه بوزد و عطری از این بارقه‌های معنوی در مشام جان تحصیلکرده‌ها پراکنده شود، روح تقاهم و دوستی و عطش برای نزدیکی شدن حوزه و دانشگاه، افزایش می‌یابد و این همان مسئله‌ای است که استاد مطهری و دکتر مفتاح در پی آن بودند.

اقدام عملی شهید مفتاح به دنبال تحقق این وحدت سعی در تغییر نظام آموزشی دانشکده الهیات بود. وی راه‌حل مشکلات کشور را اسلامی کردن دانشگاه می‌دانست، دانشگاهی که هدف آن پرورش انسان‌های دانشمند، دیندار، متعهد و درستکاری است که علم و تخصص خود در راه آدای کشور و تامین سعادت مردم به کار می‌گیرند و در طریق استقلال، عزت و عظمت کشور جدیت دارند.

در برنامه این دانشگاه دروسی تدوین می‌شود که بر طبق نیازهای واقعی کشور و مردم است و جنبه‌های معنوی هم رعایت می‌گردد.

محیط چنین دانشگاهی عرصه بحث و تحقیق، علم و عمل توأم با اخلاص و معنویت است و افراد آن تعلیم و تعلم و کوشش علمی و تلاش‌های فکری را عبادت تلقی می‌کنند.

به عقیده دکتر مفتاح انس حوزه و دانشگاه با یکدیگر در تحقیق اهداف یاد شده تاثیر مهمی دارد. البته رسیدن به چنین وحدت خود نیاز به تربیت دینی و معرفت دارد.

دلیل اینکه مرحوم مفتاح در پی وحدت اقتصادی و فرهنگی دانشگاه و حوزه تلاش می‌کرد، آن بود که همکاری و تشریک مساعی این دو قشر در دو محور حیاتی و بسیار مهم ظاهر می‌شود.

یکی از این دو محور مشارکت حوزه و دانشگاه در زمینه احیای علوم انسانی و جنبه علمی و تحقیقاتی است از نظر علمی چنین تعامل و همکاری ضرورت تام دارد.

گرچه علم به صاحبش روشنایی و توانایی می‌بخشد ولی باید جویای علم از ایمان و تقوا برخوردار باشد تا عشق و امید و مسئولیت در او احیا گردد و از طرفی ایمان فاقد معرفت هم چندان ارزشی ندارد و ایمان در روشنی‌ای علم از خرافات و تعصب‌ها و گرایش‌های جاهلی دور می‌ماند.

پس علم و ایمان نه تنها باهم تضادی ندارند بلکه یکدیگر را تکمیل می‌کنند و این خود ضرورت وحدت دو مرکز علم و دین را به وجود می‌آورد.

سرانجام این استناد برجسته حوزه و دانشگاه در ۲۷ آذرماه ۱۳۵۸ به دست اعضای گروهک فرقان، به فیض شهادت نائل آمد.

این صورت، اخلاق و آداب انسانی، در حقیقت قوانین اعتباری و صرفاً جهت اداره و نظم زندگی اجتماعی است و در نهایت انسان از هویت فطری به هویتی اجتماعی تقلیل پیدا می‌کند.

کار علمی و رشد فکری در نگاه دقیق دینی به معنای تعالی هویت انسان با رشد فطرت الهی است و در سیر صعودی انسان، ادراکات عقل رشد می‌کند و به همراه خود نفس انسان را رشد می‌دهد.

طبق این مبنا، رشد علمی به معنای حرکت انسان با رشد ادراکات است که علم و ادراک از درون او می‌جوشد در اینکه منضم به او شود.

عقل متعالی نشان از حقیقت‌گرایی انسان و رشد حقیقی او دارد و با عقل مدرن که محور تفکر غربی است فرق دارد و بسیاری از علوم انسانی هم با تفاوت این دو عقل متفاوت شده و در مبنا و محصول و مجموعه قضایا متفاوت می‌شود.

مبنای اسلامی مبتنی بر عقل متعالی است که انسان را حق‌گرا کرده و منافع خود را در حقیقت عالم می‌بیند، نه پذیرفتن واقعیت‌هایی که چه‌بسا باطل باشد؛ براین‌اساس می‌توان گفت بین حقیقت و واقعیت فرق است، شناخت واقع به معنای شناخت طبیعت و عالم واقع است که مجموعه علوم حقیقی و اعتباری ما را تشکیل می‌دهد.

واقعیت امری عصری و معادل رئال است که شناخت آن، امری مربوط به علم معرفت‌شناسی است درحالی‌که حقیقت امری فراتر از آن و عمیق‌تر از واقعیت است.

زبان دین زبان حقیقت است و نگاه جامع دارد؛ مثلاً از نگاه دینی، باطل واقعیت دارد، ولی تهی از حقیقت است و نمی‌تواند حق باشد و طبق آن، مدیریت دینی امری حق‌گراست تا واقع‌گرا، نظام دینی هم مبتنی بر حق و تکلیف است، ولی نظام مادی مبتنی بر واقعیت و پذیرش خواسته‌ها و هوای نفس عامه مردم است؛ پس می‌توان گفت که تحقیق علمی، حق‌گرا کردن فرد است و پذیرفتن حق، همان ولایت الهی در زندگی است.

عقل متعالی و عقل ابزاری شاخصه انسان در اجتماع است و فرهنگ و مدنیت بر پایه آن قرار دارد و از نگاه قس‌ران در جامعه‌ای که عقل دچار انحراف عمود کلیت جامعه، متأثر از آن بوده و فهم و درک سومی دچار اختلال می‌شود و در نتیجه نیازمند به اصلاح است و این امر با تربیت اجتماعی و حضور ولایت الهی صورت می‌گیرد.

در نظام تربیتی، رشد عقل و درک متعالی انسان در اجتماع مورد اهتمام بوده و انسان دارای تربیت متناسب با حقیقت متعالی و الهی خود است و بر اساس توانایی درک خود، رفتاری انسانی از خود بروز می‌دهد. انسان در صحنه اجتماع دارای آداب انسانی و رفتاری مورد تأیید عقل از او سر می‌زند و به مسائل اقتصادی و سیاسی شخصیتی دارای بصیرت دارد.

حجت‌الاسلام والمسلمین رضا دارابی پژوهشگر و استاد حوزه علمیه تهران